

رهبری که عاشق میهن، استقلال و مردمش بود!



اعلیحضرت امان الله خان غازی

(بمناسبت ۸۷ مین سالگرد استرداد استقلال کشور)

در روند گرامیداشت از استرداد استقلال کشور، نامی که با استقلال پیوند گسست ناپذیر دارد، نام اعلیحضرت امان الله خان غازی است. هیچ افغان چیزفهم، آزادی خواه و وطنپرستی پیدا نخواهد شد که از استقلال کشور یاد نماید و همزمان با آن، به یاد غازیمرسد نامدار اعلیحضرت امان الله خان غازی، محصل استقلال و رهبر وطنخواه و سر بکف افغان نیفتد و یاد آن مرحوم را گرامی نشمارد.

در تاریخ معاصر افغانستان، بعد از احمدشاه بابا، در میان شاهان و شهزادگان و امیران و یا رؤسای جمهور کشور (رهبران گروه های چپ و راست افراطی، در سه دهه اخیر) هیچ یکی از لحاظ وطنپرستی و مردم دوستی و عشق به آزادی و سربلندی کشورش و نیز از لحاظ ضدیت با نفوذ بیگانگان در امور داخلی وطن، با امان الله غازی برابری کرده نمی تواند.

مردم حق شناس افغانستان، تا هنوز هم به مناسبت های مختلف و بخصوص بمناسبت بزرگداشت از سالروز استرداد استقلال کشور، نام این شخصیت بزرگ ملی و فداکار را با تکریم و احترام عمیق بر زبان می آورند. مقام والای این شخصیت سیاسی و رهبر وطنپرست افغان را، همین اکنون پس از گذشت هشتاد و شش سال بعد از حصول استقلال، میتوان هنگام شنیدن خاطرات بزرگان و ریش سفیدان هموطن به وضاحت تمام درک کرد و به محبوبیت معنوی او در میان ملت پی برد.

اعلیحضرت امان الله خان غازی، مردی روشنفکر، صاحب نظر و متواضع و انسانی صمیمی و مردم دوست و به استقلال و اعتلای کشور سخت دلبسته و عاشق بود. رفتار و پیش آمد او با مردم و روشنفکران و تحول طلبان حتی قبل از رسیدن به پادشاهی، زبانزد مردم و او را محبوب القلوب همه ساخته بود. همین کرکتر و سجایای عالی اوست که عناصر آگاه و چیز فهم کشور و بخصوص اشراف زادگان نخبه ولایات کشور که به عنوان «غلام بچه گان» در دربار امیر حبیب الله خان، حضور داشتند و با رموز دربار آشنا و از روش امیر منزجر و خواهان تحولات سیاسی و فراهم آمدن فضای باز سیاسی بودند، بدور شاهزاده امان الله خان که با آنها علایق دوستانه و روابط رفیقانه داشت، حلقه زدند و او را به رهبری جمعیتی که بعدها بنام «جوانان افغان» یا «مشروطه خواهان دوم» یاد شدند، برداشتند. بدین مناسبت نام امان الله خان غازی با نام «جوانان افغان» یا «مشروطه خواهان دوم» نیز پیوند ناگسستنی دارد و هرکسی که بخواهد تاریخ مبارزات مردم افغانستان را در سه دهه اول قرن بیستم مورد پژوهش و بررسی قرار بدهد، ناگزیر است تا از جنبش مشروطه خواهان اول و دوم و در رأس جمعیت «جوانان افغان» از امان الله خان، شخصیت ترقیخواه، مهین دوست و محصل استقلال کشور یاد آوری نماید.

اندیشمند افغانی دکتور اسدالله حبیب در مقدمه رساله «دوره امانی» مینویسد: «در حالی که هرگز قصد بزرگداشت و آرایش رخدادها را ندارم، نمیتوانم فراموش نمایم که برای امیر امان الله نیز نمونه های ستم و بیداد و معامله با انگلیس وجود داشت و آن راه ها در تاریخ کشور ما کوبیده تر و هموارتر بود تا سنگلاخی که او برگزید و سلطنت را بر آن گذاشت.» دکتور حبیب می افزاید: «به نظر من امیر موصوف مانند اسلاف خویش همه مساعی را برای برانداختن

رقبای سلطنت صرف ننمود، بلکه از حلقه حفظ قدرت برون جست و به کارهای بزرگی مانند استرداد استقلال، ترقی و پیشرفت کشور و رشد علوم و فرهنگ و فراهم آوری رفاه مدنی معاصر برای مردم دست یازید. اقدامات وی با عادت دیرینه جوامع شرقی برابر نبود و هم به چشم دول غربی غیر عادی و خشن می آمد و شجاعت و عشق داغ او به پیروزی آرمانهایش بدون شک کینه انگیز بوده است.» (۱)

کمترین حق اعلیحضرت امان الله خان غازی برگردن ملت حق شناس افغانستان، تحصیل استقلال کامل سیاسی کشور است. بدون شک هرگاه او برضد انگلیس، بخاطر استقلال کشورش، مردم را به قیام و جهاد دعوت نمی کرد و مانند اسلافش با انگلیس کنار می آمد و از دستورات انگلیس در امور مملکت داری پیروی میکرد، شاید تا زنده میبود پادشاه افغانستان باقی میماند و تا وقتی که انگلیس نمی خواست، هیچکس دیگری برای جانشینی او قد علم نمی کرد. اما او که عاشق استقلال و سربلندی میهن و آزادی مردم وطنش بود، این پادشاهی و تاج و تخت را در قدم آزادی و استقلال کشورش گذاشت و در اولین هفته تاجپوشی خود و در اولین نطق چند ساعته اش خطاب به مامورین و شهریان شرافتمند کابل، درمسجد بزرگ عیدگاه، دم از استقلال عام و تام افغانستان زد و سلطنت خود را مشروط به کسب استقلال کامل کشور اعلان نمود و گفت: «**اول برهمه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانستان را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسرنهاده ام.**» (۲) سپس از مردم آزاده افغان، طلب کرد تا او را در تحقق این آرمان بزرگ ملی یاری و مدد رسانند.

اعلیحضرت امان الله خان در یک نطق دیگر خود در مسجد عیدگاه خطاب به عساکر و مامورین و شهریان کابل در حالی که دریشی سفر بری بتن داشت، گفت: «**ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمیکنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمیکنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود ننشانم! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیائید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم!**» (۳)

اعلیحضرت امان الله خان که دید انگلیس ها پاسخ نامه او را مبتنی بر به رسمیت شناختن افغانستان به عنوان یک کشور آزاد و مستقل و دارای حقوق مساوی با سایر کشورهای مستقل نداده اند، در دربار کابل به تاریخ ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ طی نطقی در حالی که سفیر انگلیس در آن محفل حاضر بود گفت:

«**من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم. بعد از این کشور ما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان، آزاد است و به هیچ نیرویی، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمیشود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.**» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس نموده پرسید: «**آنچه گفتیم فهمیدی!**» سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: «**بلی فهمیدم.**» (۴) سپس شاه جوان بخت آمادگی برای جهاد با انگلیس گرفت.

مردم مسلمان و استقلال طلب افغان نیز به این ندای جان بخشای پادشاه جوان خویش، لبیک گفتند و با دادن سر و جان خود در راه کسب آزادی، آماده پیکار با بزرگترین قدرت استعماری آنزمان یعنی انگلیس گردیدند. در این هنگام خبرهای پیروزی انقلاب هنگری بگوشها میخورد. در آلمان علی الرغم ناکامی انقلاب نومبر سال ۱۹۱۸ حالت انقلابی حکمفرما بود. در ترکیه مبارزان راه آزادی بدور جنرال کمال اتا ترک متشکل میشد. کشور هند نیز درحال تلاطم بود. در اوایل اپریل ۱۹۱۹ اعتصاب عمومی سراسر آنکشور را فرا گرفت: در بمبئی، لاهور، دهلی و سایر شهرهای هند نا آرامی ها و تصادمات با افراد پولیس و عساکر استعمارگران رخ میداد. روز ۱۳ اپریل شهر امرتسر دو هزار کشته و چندین هزار مجروح داد که واقعاً تکان دهنده بود. توده های چند صد میلیونی قحطی زده هند از فعالیت ها و خواسته های کارگران و پیشه وران حمایت میکردند. (۵)

در چنین حالات و اوضاعی بود که امان الله خان، خطابه های پی در پی ضد انگلیسی را در محضر شهریان کابل و طبقات و اقشار مختلف مردم ایراد میکرد و با استقبال بیدریغ توده های مردم مواجه میگردد. در یکی از این خطابه ها اعلیحضرت امان الله خان در مسجد عیدگاه گفت: «**ای مردم شجاع و با ایمان افغان! ای شیرمردان! حکومت برتانیه فریبکارانه و بیشرمانه دو مرتبه کشور محبوب ما را مورد حمله قرار داد و پنجه کثیف شان را در منطقه فرو می برند و میخوارند کشور ما را که آباء و اجداد ما در آن دفن شده مضمحل سازند، عزت و آبرو و هم شخصیت و خصلت افغانی ما را نابودسازند، آزادی و خوشبختی ما را از بین ببرند...**» (۶)

بیانیه های شدید ضد امپریالیستی شاه، محبوبیت او را در میان مردم توسعه و تحکیم بخشید. روز بعد هزاران نفر از شهریان کابل باشاگردان مکتب حبیبیه در مقابل سفارت انگلیس به مظاھرہ پرداخته و شعارهای ضد انگلیس میدادند. شاه جوان با اتخاذ سیاست ضد انگلیسی و مستقلانه خود روز تا روز در میان مردم محبوبیت کسب میکرد و با احراز

چنین محبوبیتی است که پیکار عظیم خلق افغان را برای استرداد استقلال سیاسی کشور اعلان نمود و مردم شجاع افغانستان را برای سومین نبرد رهایی بخش ملی با دشمن شناخته شده یعنی انگلیس دعوت کرد.

مردم وطنپرست افغانستان به این دعوت پادشاه جوان خود لبیک گفتند و تا تاریخ ۳ می ۱۹۱۹ سپاه ۶۰ هزار نفری متشکل از اقوام مختلف ولی دارای احساسات برادرانه و آزادی خواهانه با سلاح کهنه ای که طی جنگ های اول و دوم خود با انگلیس ها آنرا بدست آورده بودند، آماده نبرد شدند. چهارهزار توپچی تربیت نشده با توپ های کهنه و تجهیزات محدود این سپاه پیاده را همراهی میکرد. ولی دشمن چه کرد؟ دشمن در مقابل این سپاه اندک و تعلیم ندیده ابتدا ۳۲۰ هزار و بعد ۷۵۰ هزار افسر و سرباز تعلیم دیده که از ۱۸۵ تا ۴۵۰ هزار حیوان باربر در زیر بار و بنه و تجهیزات نظامی کمر خم میکرد با صدها طیاره جنگی برای نبرد با افغانستان بسوی سرحدات جنوبی و جنوب غربی کشور سوق داد. (۷) وسایل و مهمات اردوی جنگی افغانستان با اردوی بریتانیا که با مدرن ترین جنگ افزارها و طیارات جنگی مجهز بود، به هیچ صورت قابل مقایسه نبود. با وصف عدم تناسب مشهود کمی و کیفی نیروهای نظامی اردوی افغانستان در برابر متجاوزین ستمگر، مقاومت قهرمانانه از خود نشان دادند.

قیام قهرمانانه مردم افغانستان در نبرد با استعمار انگلیس که تازه از جنگ جهانی اول فاتح و مغرور بر گشته بود، بخاطر استرداد استقلال کشور، احساسات ملی و وطنپرستی مردم افغانستان را اوج تازه بی بخشید و روند نبرد استقلال گسترش بی سابقه بی کسب کرد. چنانکه قبایل داوطلب پشتون از گذرگاه خیبر تا بلوچستان در دفع و طرد مسلحانه استعمارگران بریتانوی نقش عظیمی ایفا نمودند. همچنان نبرد استقلال مورد دلچسپی و سبب خلق های هند برتانوی قرار گرفت. سپاهیان هندی در گارنیزون های بریتانوی واقع در مناطق قبایلی همراه با سلاح و تجهیزات دست داشته شان به اردوی افغانستان روی آوردند. در عین حال نا آرامی و اعتصابات مردم هند بر ضد استعمارگران در شهرهای بمبئی، لاهور، امرتسر و سایر شهرهای نیم قاره در تضعیف روحیه و تغییر رویه تجاوزکاران انگلیس بی تاثیر نبود. از این است که پایداری و مقاومت مردم در برابر غول استعمار انگلیس منتج به اعلام آتش بس از جانب انگلیس برای مذاکرات صلح راولپندی گردید (۳ جون ۱۹۱۹).

در چنین اوضاعی بود که یکی از رهبران بلشویکها، در باره اهمیت مبارزات افغانها اظهار داشت: «لازمه جبهه انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیزم، به هیچوجه آن نیست که عناصر پرولتاریائی در نهضت وجود داشته باشد و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه و یا متکی بر دموکراسی باشد. مبارزه امیر افغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه سلطنت طلبی او و اعوان و انصارش از نظر عینی، مبارزه انقلابی است، زیرا این مبارزه امپریالیزم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده و آنرا از ریشه متزلزل میسازد.» (۸)

در هر حال در تحت رهبری صادقانه و زعامت وطن پرستانه اعلیحضرت امان الله غازی، استقلال سیاسی افغانستان حاصل شد و افغانستان دوباره حیثیت و آبروی از دست رفته خود را باز یافت و در صف ملل آزاد جهان قرار گرفت (۲۸ اسد ۱۲۹۸ مطابق ۱۸ اگست ۱۹۱۹م). و افغانها از آن پس همین روز ۱۸ اگست مطابق ۲۸ اسد را روز استرداد استقلال کشور شناختند.

وحدت ملی، آرمان بزرگ اعلیحضرت امان الله خان :

شاه منور و مترقی قبل از همه مسایل، متوجه تحکیم بنیان وحدت ملی افغانستان گردید و عاقلانه این وحدت ملی را بر محور حقوق مساوی مردم افغانستان در برابر قانون به حرکت آورد. یکی از مهمترین تحولات مرحله اول اصلاحات اجتماعی دولت، طرح و تصویب قانون اساسی یا نظامنامه اساسی دولت افغانستان بود که در سال ۱۳۰۱ شمسی در لویه جرگه ۸۷۲ نفری در جلال آباد تحت ریاست شخص شاه مورد بحث و تصویب قرار گرفت و برای نخستین بار افغانستان در تاریخ چند هزارساله خود صاحب یک قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی گردید.

این قانون اساسی که در ۷۳ ماده تنظیم و تصویب شده بود، در فصل حقوق عمومی: اصول برابری و آزادی شخصی و لغو اسارت و بردگی، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و تدریس و حق ملکیت شخصی و مصئونیت مسکن و منع مصادره دارائی و لغو بیگار و شکنجه و مجازات غیرقانونی و غیره نکات برجسته و اساسی بازتاب یافته بود.

(مواد: ۹ و ۱۰، ۲۲، ۲۴) افزون برین مزایا، در ماده شانزدهم درج شده بود که: «تمام اتباع افغانستان برطبق شریعت و قوانین دولت از حقوق و وجایب مساوی برخوردارند.» ماده ۱۱ قانون اساسی حکم میکرد: «در افغانستان اصول اسارت و بردگی بالکل موقوف است.» بنا برحکم این ماده، در حدود هفتصد تن غلام و کنیز هزاره در شهرکابل از منازل اربابان خود برآمدند. از این است که مردم هزاره بیش از هر قوم و قبیله دیگر به دفاع از اعلیحضرت امان الله خان غازی برخاستند و بیش از دیگران مورد غضب و ضرب و شتم رژیم سقاوی قرار گرفتند.

غبار مؤرخ نامدار کشور شهادت میدهد که روح این مواد قانونی آن بود که در عمل تطبیق میشد و از لوٹ کذب و ریا و فریبکاری مبرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه گاه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در مجالس مشوره ولایات قندهار و غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل، یک یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهمیم گردیدند و قید رنگ زرد از دستار هندوها با باقیات پول جزیه از آنها (طبق فرمان حمل ۱۲۹۹ش = ۱۹۲۰م) اعلیحضرت امان الله خان) مرفوع گردید. (۹) و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (لیسه های حبیبیه و حریبه) و افسری در اردو قبول شد و دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد و زبان و مذهب و قبیله وجود نداشت، معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زائی و خوانین و امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت در حقوق با هم مساوی شد. (۱۰)

بقول استاوالسن دانشمند دانمارکی: در قانون اساسی برای مردم افغانستان همان حقوقی پیش بینی گردیده بود که در قوانین لیبرال غربی وجود داشت. **هویت ملی** بحیث «افغان» از طریق حفظ حقوق برابر برای همه رعایای کشور تأمین میشد. این قانون اساسی در جامعه افغانستان انقلابی بود، نه تنها بخاطر اینکه حقوق مدنی شهروندان را اعتراف، عملیه دستگاه دولت را تنظیم و اصل مسئولیت کابینه را معین میکرد، بلکه همچنان به این دلیل که اقتدار پادشاه را محدود و تابع قانون می ساخت (ماده ۷) و مقاطعه رادیکال از حاکمیت شخصی و استبدادی مروج در افغانستان بود. (۱۱)

هنگامی که اعلیحضرت امان الله خان به تطبیق قانون در اجرای وظایف پرداخت، دشمنی ها و مخالفت ها برضد او وسعت گرفت. اما آنچه را که شاه نمی پذیرفت، سیستم جانبداری و مکلفیتها در قبال خویشاوندان و سایر افراد متنفذ بود. از این است که وقتی شاه مستمری افراد خاندان محمد زائی و دیگر خوانین و روحانیون متنفذ را لغو نمود، یا اینکه وقتی دستور زندانی کردن یکی از اقارب نزدیک مادری خود را صادر کرد، معنایش این بود که میخواست ب مردم نشان بدهد که همه مردم در برابر قانون یکسانند و هیچیک از دیگری برتری ندارد و هرکه خلاف رفتاری کند، مطابق قانون مجازات میشود، اما این عمل شاه تحسینی برنیانگیخت و برعکس بخاطر عدول از مکلفیت های قومی - قبیله‌ای محکوم شد.

اعلیحضرت امان الله خان به اهمیت وحدت ملی و اتفاق ملت بسیار اهمیت میداد و هرگز نمی توانست بدون هیجان در باره آن سخن بگوید. در سفر قندهار در سال ۱۳۰۴ش، پس از خطبه نماز جمعه هفتم عقرب، که به امامت خودش بر گزار شده بود، در مسجد خرقة مبارک حین ایراد خطبه نماز، در باره اتفاق ملت به تفصیل سخن زد و در یکجا گفت: "هرکسی که در افغانستان زندگی میکند، بدون استثنا افغان گفته می شود. پس درانی و غلجائی و اچکزائی و اوپره چه معنی دارد؟" شاه بکار بردن کلمه "اوپره" را برای اقوام و قبایلی که گویا افراد سر بر آورده ندارند، تحقیر ناچایز دانست و کاربرد آن را جداً منع کرد و همه این اختلافات را بهترین سلاح بدست دشمنان وطن شمرد و گفت: "دشمنان ما از این خصومت در میان ما چقدر استفاده کرده اند. آه که ما را بدست خود ما از ما جدا کردند! تکه تکه نمودند، پارچه پارچه ساختند و تمام قوای ما را میان خود ما به تحلیل رساندند. در اینجا اشکهای امیر جاری می شود." (۱۲)

اعلیحضرت امان الله خان در نطق دیگری به مردم قندهار در مورد وحدت ملی گفت: **هندو، هزاره، شیعه، سنی، احمدزایی و پوپلزایی نداریم، بلکه همه یک ملت هستیم و آنهم افغان. نزد من همه افغانها برادراند.**

توصیه های اعلیحضرت امان الله خان برای مردم در جهت حفظ استقلال، وحدت ملی و دوری از خرافات، عالی و حکمت آمیز بود. هنگام وداع به عزم سفر اروپا، در قصرستور وزارت خارجه در محضر اقشار مختلف مردم مطالب آتی را بیان نمود: سفرم بخارج خاص برای منفعت شماسست و بس، اگر نیامدم به یاد داشته باشید که از وطن تان دفاع کنید و یک ملت واحد باشید. تحت سلطه حکمران یا پادشاه مستبدی بسر نبرید، به هدایات من گوش دهید و به خرافات عقیده نداشته باشید، زیرا بعضی ملا های بی خرد، دین را یک زنجیر برای تان ساخته و چیزهای غلط برای تان می گویند و شما را فریب میدهند، مطابق اوامر خدا و پیغمبر(ص) رفتار نمائید. به چیزهایی که ملا ها میگویند باور نکنید. در مقابل زنان از مدارا و ترحم کار بگیرید، شما همه از یک کشور هستید و با هم برادر می باشید، زنان مانند شما حق دارند و انسانند، بیشتر از یک زن نگیرید و اطفال تان را به مکتب بفرستید و ثروت تان را در راه تعلیم و تربیه اولاد تان به مصرف برسانید. (۱۳)

مرحله دوم اصلاحات اجتماعی حکومت امانی، با عودت شاه از سفر طولانی اش به کشور آغاز شد. شاه که از پیش آمد رجال مقتدر اروپا و ملاحظه تخنیک و فرهنگ غرب و بخصوص از مشاهده برنامه های پر قدرت مصطفی کمال اتاترک در ترکیه و رضاشاه در ایران متحسس شده بود، در جهت تطبیق برنامه های اصلاحی در افغانستان شتاب ورزید و لویه جرگه هزار نفری را در کابل در ماه اکتوبر ۱۹۲۸ دایر و آرزو ها و نیات خود را در زمینه تسریع پروسه تحولات اجتماعی با لویه جرگه در میان گذاشت.

نخست شاه در باره سفر خود گزارش داد و بعداً برنامه اصلاحات خود را در مورد تغییرات سریع شرایط اقتصادی و اجتماعی افغانستان مطرح نمود. به قول استا اولسن "این پروگرام که قلب قدرت روحانیت را در افغانستان نشانه گرفته بود" شامل، رفع چادری (نقاب) زنان، منع مریدی در اردو، ممانعت تحصیل ملایان در مدرسه دیوبند هند برتانوی، گرفتن امتحان از ملا نمایان، توزیع تذکره نفوس به مردم افغانستان، جلب جوانان بخدمت سربازی، تحصیل مشترک پسران و دختران در مکاتب ابتدائی و اعزام جوانان افغان برای تحصیل به خارج و منع نکاح صغیره و تعیین سن ازدواج برای دختران (۱۸ سال) و برای پسران (۲۲ سال) میشد.

برطبق این اصلاحات، مناسبات کهنه فیودالی و ماقبل فیودالی لغو و قشر بالائی زمینداران و رؤسای قبایل و نیز قشر روحانی پر نفوذ کشور که در آن زمان سیاست اصلاح طلبانه دولت را تخریب میکردند، از امتیازات خویش محروم میشدند.

اعضای لویه جرگه که اکثریت شان ملاکین و روحانیون بودند وقتی متوجه شدند که شاه علاوه بر تحریم شان از امتیازات سابقه، ازدواج با صغیر را لغو و برای زنان حقوق مساوی با مردان میخواهد و منبعد زنان بدون چادری میتوانند در جامعه ظاهر شوند (بخصوص پس از آنکه شاه رفع نقاب زنان را اعلان و ملکه ثریا با روی باز وارد جرگه شد) و وقتی دیدند که پادشاه، ملکهها و اربابان را از وظیفه دلالی منع کرده و از نفوذ شان در میان دهقانان و از امتیازات شان در تماس با مراکز قدرت میکاهد، بنابراین مخالفت با پیشنهاد های اصلاحی شاه آغاز شد. نخستین کسانی که با اصلاحات شاه سر مخالفت برداشتند، حضرات شوربازار بسرکردگی نورالمشایخ مجددی از آنسوی مرز و برادرش محمد صادق مجددی از اینسو برضد اصلاحات امانی آستین برزدند. نورالمشایخ مخالف سرسخت روی لچی زنان و تعلیم پسران بود، از نظر او رفتن به مکتب پسران را کافر میسازد. اما واقعیت این است که اگر پسران به مکتب بروند و علم بیاموزند، دیگر دکان پیری و مرشدی با کساد روبرو میشود و یک پسر تعلیم دیده حاضر نمیگرددحلقه مریدی برگردن اندازد.

اعلیحضرت امان الله خان واقعا مرد انقلابی و از خودگذری بود، او نه تنها با حصول استقلال سیاسی افغانستان، حیثیت و اعتبار انگلیس ها را درانظارجهانیان خورد و خمیر نمود، بلکه با قطع نمودن معاش مستمری سرداران محمدزائی، خوانین و روسای قبایل و روحانیون بزرگ، دشمنی آنها را نیز بجان خرید. مبارزه باسننها و عنعنات ناپسند قرون وسطایی جامعه، چون ترک لباس سنتی پیراهن و تنبان و پوشیدن لباس اروپائی بجای آن، گذاشتن کلاه شپو یا قره قل به عوض دستار، تبدیل روز رخصتی جمعه به یکشنبه، دستور انتخاب یک همسر به مامورانیکه بیشتر از یک همسر داشتند، لغو مریدی و پیری در اردو، گرفتن امتحان ملائی از ملا نماها، رفع حجاب زنان و دادن حقوق مساوی با مردان و لغونکاح صغیر با مردان مسن، و اخذ مالیه از کسانی که میخواستند بیش از یک زن داشته باشند، (وضع این مقرر در امر جلوگیری از تعدد زوجات موثر واقع شد و بسیاری از مردان از بیم پرداخت مالیات صرفاً با یک زن اکتفا میکردند.) لغو بردگی و خرید و فروش غلام و کنیز... و ... و از جمله اقداماتی بود که هر یک میتوانست آتش دشمنی را با دولت او دامن بزند و او را از سریر قدرت پائین بکشد. از اینها که بگزریم، اعلیحضرت امان الله خان درجهبه خارج نیز به اقداماتی متوسل شد که برای ثبات کشورش میتوانست بسیار خطرناک باشد: مثلاً: کمک به شورشیان بخارا و ارسال اسلحه و افراد به امیر بخارا برای آزادی کشورش از تسلط بلوشویکها، حمایت از انورپاشا و ابراهیم لقی، رهبران جنبش آزادی بخارا. در حالیکه بلشویکها هم عساکر و اسلحه کمکی افغانی را دستگیرکردند و هم طلای پادشاه بخارا را ضبط نمودند. همچنان تحریک قبایل آنسوی سرحد برای آزادی و دعوت سران شان به کابل، برسمیت شناختن حکومت موقت انقلابیون هندی و پذیرفتن مهاجران هندی در افغانستان، هریک روغنی بود که آتش دشمنی انگلیس با او را شعله ور میساخت. بقول جناب آصف آهنگ، اعلیحضرت امان الله خان، این مرد وظنیرست، در هفت جبهه جنگ میکرد و نتیجه آن از همان اول معلوم بود.

برخی دیدگاه ها درباره اعلیحضرت امان الله خان:

فرایزر نتلر، مورخ و سفیر انگلیس در کابل در باره او مینویسد: "امان الله خان متصف بشجاعت و دوستی زعامت بود و از اجداد خود پاینده خان تقلید میکرد. امان الله خان شخص وطندوست و طرفدار ترقی افغانستان بود و میخواست افغانستان در بین کشورهای جهان صاحب مقام عالی باشد. امان الله خان خطیب ارجمند و در شئون بین المللی معلومات کافی داشت. نقطه ضعف در شخصیت امان الله خان آن بود که دارای غرور و خود خواهی بود." (۱۴)

جواهرلعل نهرو صدراعظم هند، در مورد سفر طولانی اعلیحضرت امان الله خان به اروپا و نتایج آن مینویسد: "در اوایل سال ۱۹۲۸، امان الله و ملکه ثریا افغانستان را برای سفری طولانی در اروپا ترک گفتند. به بسیاری از پایتخت های اروپائی از جمله روم، پاریس، لندن، برلین، مسکو رفتند و در همه جا با استقبال گرم مواجه گشتند.

همه این کشورها باکمال اشتیاق خواستند توجه و حسن نیت امان الله را برای منظورهای بازرگانی و سیاسی خود جلب کنند. در همه جا هدایای گرانبهایی به او تقدیم شد، اما او مانند یک سیاستمدار عالی نقش خود را بخوبی اجرا میکرد و در هیچ جا هیچ تعهدی بگردن نگرفت. در هنگام بازگشت از ترکیه و ایران نیز دیدن کرد. مسافرت طولانی امان الله توجه فراوانی را به او جلب کرد. اعتبار و حیثیتش زیادتز شد و اهمیت افغانستان را هم در سراسر جهان بیشتر ساخت. اما در خود افغانستان وضع خیلی خوب نبود. امان الله کار خطرناکی کرده بود که در گرماگرم تغییراتی که در کشور شروع کرده بود و روش زندگی قدیمی را دگرگون میساخت، کشور خود را ترک گفت و به سفر رفت. مصطفی کمال هرگز چنین کار خطرناکی نکرد. (۱۵)

خانم **ریا تالی ستیوارت** نویسنده کتاب **"آتش در افغانستان"** می گوید: "امیران سابقه افغانستان متکبر و مغرور بودند و تماس با ایشان دشوار بود، اما امان الله خان برعکس شخصیت دموکرات داشت و مانند هارون الرشید اکثراً بدون (گارد) محافظ در بازارهای شهرگردش میکرد و با مردم مخلوط و محشور میگردید. از تشریفات بدش می آمد و خود را مانند افغانهای دیگر حساب میکرد و احساس برتری نمی نمود. امان الله خان یک ملی گرای وطن دوست و پشتی بان آزادی شرق بود و خیلی ها شهرت یافت و محافظه کاران را به وحشت انداخت، او صادق بود و در عصری ساختن کشورش خیلی ها جدی گردید، در ختم سلطنت خود گفت: چون ترمرد علیه شخص وی است، لذا نمیخواهد خون بریزد و از سلطنت دست کشید و آنرا به برادرش عنایت الله خان واگذاشت. درباریان بی کفایت به دورش حلقه زده بودند، همچنان حربه کفر را علیه وی به کار بردند و او را ضد اسلام دانستند، در حالی که وی یک مسلمان صادق بود." (۱۶) و در جای دیگر اینطور مینویسد: "امان الله خان یک حکمرانی بود که نه در شرق دیده شده بود و نه در غرب. هیچ پادشاهی بدون بادی گارد و (تشریفات خاص امنیتی) جایی نمی رفت. اما برعکس امان الله خان هر جا میرفت و با مردم ملحق میگردید. افغانها فکر میکردند شخصی که در پهلوی شان ایستاده شاید امان الله خان باشد. شاید وی را درجاده ببینند که با مردی در حالی صحبت و سخن زدن است. فامیل وی بر او اعتراض میکردند که (مواظب خودش باشد) امان الله خان میگفت: ملت بادی گارد من است. امان الله خان دیوانه وار به مردم افغانستان عشق داشت،" ریه تالی از قول عبدالغنی خان معلم امان الله خان یاد آور میشود که: امان الله خان به لباس ملی علاقه خاص داشت و با پوشیدن لباس وطنی، پیراهن و تنبان، لنگی و کلاه و پوستین به سماوارها و چایخانه ها میرفت و با مردم مخلوط میگردید و مردم اگر وی را می شناختند، بازهم چیزی نمی گفتند و در زمان سلطنت خود نیز عین روش را تعقیب میکرد. امان الله خان جوانی جذاب، صاحب قامت متوسط، روی گرد، چشمان سیاه و روشن بود که هرگز عصبی نمیشد. مؤدب و خوش صحبت و درگفتار خود سعی میوزید تا طرف مقابل را بسوی خود جلب و جذب نماید. باری در سن پانزده سالگی گفته بود: از عقب ماندن کشورش واقعاً خجالت میکشد و از نادانی و نا فهمی مردمش رنج می برد. (۱۷)

پوهاند حبیبی مرحوم در میان دانشمندان تاریخ و جامعه شناسی کشور از جمله نامدارترین دانشمندان افغانی است که نوشته های او همواره مبنی بر اسناد و مدارک کتبی و شواهد معتبر استواراند. او عادت نداشت قلمش را در وصف شاهان و حکمرانانی بکار اندازد که مصدر خدمتی برای جامعه و کشور خود نشده اند. پدر بزرگ حبیبی که مولوی عبدالرحیم آخند زاده نام داشت، از کشته گان استبداد امیر عبدالرحمن خان بود و بنابراین مرحوم حبیبی با حکومت محمد زائی در افغانستان میانه خوبی نداشت و با نیش قلمش تا آنجاکه برایش ممکن بود، به اذیت و آزار و افشاکاری اعمال سرداران محمد زائی و بارکزائی پرداخته است، معهذاً چون دانشمند با صلاحیت و حق گویی بود، آنجایی که پای صحبت از اعلیحضرت امان الله خان و کارنامه های دوران او به میان آمده، در پهلوی آنکه اقوال انتقاد آمیز همکاران و معاصران دوره امانی را بیان میدارد، چشمبدها و باورهای خود را از اعلیحضرت امان الله خان بدینگونه بر می شمارد:

در بهار ۱۳۰۸ ش ده هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره تحت قیادت اعلیحضرت امان الله خان بسوی کابل حرکت نمود. سپاه زابل و مقر را عبور کرد و بسوی غزنی پیش آمد. در مسیر راه بنا بر دسایس انگلیس بوسیله برخی عناصر مشکوک و روحانی نمایان داخلی به غرض انگیزش و آویزش قبایل درانی و غلجائی بیست تن از طلایه داران کشف فراهی درانی در منطقه سکونت غلجائیان کشته شده و نعش های پاره شده کشتهگان را بر پایه های کج شده تلفون انداخته بودند و بر کاغذی با خط بد ملایی نوشته بودند: "این مهمانی از جانب اقوام غلجائی برای درانیان و اعلیحضرت امان الله است."

شاه با مشاهده این وضع اسفناک و فجیع، لشکریان را بدور خود خواند و گفت: "اکنون ثابت شد که دشمنان میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا ما با دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل ناجایز من خواهم بود که برای باز گرفتن تخت و تاج، کشت و خونریزی روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من! بیفین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیولی را تحمل کرده نمیتوانم. و نمیخواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین

کارها دست یازید. پس باید من از میان شما بروم تا موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم. شما ملت عزیزم، زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی و مسئولیت این هنگامه ناشایست بنام من ثبت میشود. در حالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم، که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم افغانستان کار کنم.

ببینید! علت بدبختی مردم ما در دوره‌های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی با همدیگر جنگ‌ها داشته اند و در این بین شما مردم را با یکدیگر بجنگ و دشمنی‌ها و عداوت‌های قبیله‌ای برانگیخته اند. من می‌خواستم دوره شاهی من چنین نباشد و بجای اینکه مردم را به جنگ یک دیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم. چون اکنون می بینم که شما بجنگ داخلی قبیله‌ای گرفتار می‌آئید، اینک من می‌خواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود، بگذارم. شما با همدیگر جور بیابید. من مسئولیت جنگ خانگی شما را برای باز ستانی تخت شاهی بدوش خود گرفته نمیتوانم. یک او در زاده من (منظور نادرخان است) درپاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من (منظور نورالمشایخ است) در همین جا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند. ولی من مرد این کار نیستم و توصیه من بشما این است که با همدیگر کنار بیابید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید، و وطن خود را بدشمنان خارجی مسپارید! من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت‌مندید، عین سعادت و مسرت منست. ولی اگر اینچنین بخاک و خون بغلتید، موجب بدبختی و ملال دایمی من خواهد بود. سپس شاه نیکدل و حساس و خیرخواه و مردم دوست این دو بیت واقف لاهوری را اشک ریزان خواند:

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است
میروم تا تو نشنوی نامم
من بقریبات این چه نیرنگ است
اگر از نام من ترا ننگ است؟

و بعد گفت: فی‌امان‌الله. " (۱۸)

این بود حکایتی که مرحوم علامه حبیبی از چشم دید خود در مورد آن شاه ترقیخواه و روشنفکر وطن دوست نوشته است و صادقانه شهادت میدهد که مردم بسیار به او ارادت و باور داشتند و می‌خواستند شاهی را بدو باز گردانند، اما شاه با روبرو شدن آن حادثه دلخراش، واپس به قندهار برگشت و از آنجا راهی دیار غربت شد تا مرگ هموطنان خود را نبیند. چنین است نمونه‌ی از وطن‌خواهی و مردم دوستی یک رهبر دلسوز و عاشق میهن که تاج و تخت قدرت را بر مرگ هموطنان خود ترجیح نداد و مردانه از آن درگذشت تا تاریخ از او به عنوان یک رهبر قدرت‌طلب، خودخواه و خون ریز نام نبرد. حقا که تاریخ وطن از او امروز به نیکویی یاد میکند. روانش شاد و یادش گرامی باد.

مآخذ این گفتار:

- ۱- کاندیدای اکادمیسین دکتور اسدالله حبیب، دوره امانی، ۱۳۶۸، کابل ص مقدمه.
- ۲- اسدالله حبیب، دوره امانی، ص ۱۰.
- ۳- اعلیحضرت امان الله خان، حاکمیت قانون در افغانستان، به اهتمام حبیب الله رفیع، چاپ ۱۳۷۸، پشاور.
- ۴- دبلین ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه علی محمد زهما، چاپ پشاور ص ۸.
- ۵- نقتول‌الخالفین، انگستان بر ضد افغانستان، چاپ ۱۹۸۴، مسکو، ص ۱۸۷_ ۱۸۸
- ۶- حاکمیت قانون در افغانستان، ص ۱۱_ ۱۲
- ۷- نقتول‌الخالفین، انگستان بر ضد افغانستان، ص ۱۹۱.
- ۸- پوهاند حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، چاپ ۱۳۶۳ ش، کابل، ص ۱۷۴.
- ۹- هندوها تا زمان امان الله خان از لحاظ اجتماعی نسبت به سایر مردمان کشور در وضع حقیرتری قرار داشتند، بنابر درخواستی از جانب هندو ها به شاه، نه تنها خواسته های شان از قبیل اجازه بزیارت رفتن زنان هندو، پوشیدن لباس مطابق رسم شان و مسافرت هندو ها بخارج و یا از خارج بداخل و خریداری زمین، و دوباره اعمار کردن دهرمسال و تادیه مالیاتهای دفتری برابر با مسلمانان و واریسی شکایات هندو ها از طرف شعبات عدلی و ممانعت بخشیدن جزیه و باقیات شان از این رهگذر، دستور داده شد تا در جلال آباد، غزنین، قندهار، یک نفر از اهالی هندو در شورای حکومتی داخل شوند، چنانچه در کابل انتخاب شده بودند. فرمان ۱۲ حمل سنه ۱۲۹۹ هجری شمسی (امان افغان، شماره ۸، سال اول، ۳۰ ثور ۱۲۹۹ مطابق ۲۰ می ۱۹۲۰ بحواله دوره امانی، ص ۲۵_ ۲۷)
- ۱۰- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۹۳.
- ۱۱- استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل الله زمر، ۱۹۹۹ دنمارک، ص ۱۲۴.

- ۱۲- جریده طلوع افغان، شماره ۱۹ سال پنجم، ۱۹ عقرب ۱۳۰۴ ش، بحواله دوره امانی.
- ۱۳- ریا تالی ستیوارت، آتش در افغانستان، ترجمه کهسار کابلی، چاپ پشاور، ۲۰۰۰، ص ۵۲
- ۱۴- فضل غنی مجددی، افغانستان در عهد علیحضرت امان الله خان، چاپ ۱۹۹۷، امریکا، ص ۳۳۱.
- ۱۵- جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ج ۲، صص ۱۶۶۵- ۱۶۶۶
- ۱۶- آتش در افغانستان، ص ۱۹۰.
- ۱۷- آتش در افغانستان، ص ۲۰۴_ ۲۰۵
- ۱۸- پوهاند حبیبی، جنبش مشروطیت، ص ۱۷۰_ ۱۷۱